

کدام مردم؟

خوشبختانه یا بدبختانه همه افراد و گروه‌هایی که مسؤلیتی در کشور به عهده دارند و یا به تریبونی دسترسی دارند مدعی خدمتگزاری به «مردم» یا سخنگویی از جانب آنان هستند. برای اثبات این مدعا کافی است فقط یک هفته مطالب گفته شده از جانب مسؤولان و یا نوشته‌های مطبوعات را مرور نماییم. اما برآستی باید پرسید این «مردم» که برخی خود را خدمتگزار و سخنگوی آنان می‌دانند «کدام مردم» اند، و آیا این مدعا را قبول دارند؟



واژه «مردم» علیرغم روشنی ابتدایی و کاربرد فراوان - آنهم در ادبیات سیاسی یک جناح خاص در کشورمان - از پیچیدگی و ابهام ویژه‌ای برخوردار است که اگر کالبدشکافی نشود می‌تواند دام‌رهزنی برای فعالیت‌های سیاسی و عاملی برای سوءاستفاده افراد و گروه‌هایی که بیشترین ادعای خدمتگزاری و سخنگویی «مردم» را دارند، اما در عمل سیاسی و اجتماعی جز به منافع خود فکر نمی‌کنند، گردد. نکاتی که در ذیل آمده، تلاش ابتدایی برای طرح و بررسی این موضوع است به امید آنکه سرآغاز گسترده بحث باشد:

۱- «مردم» جمع یا اسم مستعار چه تعدادی از افراد جامعه

است؟ اگر منظور از «مردم» مجموعه افرادی است که در یک واحد ملی زندگی می‌کنند و به تعبیر دقیق‌تر «ملت» را می‌سازند، چون این افراد دارای علایق و گرایشات گوناگون فکری - سیاسی هستند، اما می‌خواهند زیر سقف واحد ملی با هم زندگی کنند، پیمانی دسته جمعی به نام «قانون اساسی» با یکدیگر می‌بندند و درباره مرزهای حقوقی شان توافق می‌کنند و به حکومت نمایندگی می‌دهند که در اجرای این پیمان کوشا باشد. توجه به این نکته ضروری است که در هنگام رأی‌گیری نسبت به قانون اساسی بخشی از افراد جامعه به آن رأی نداده‌اند و یا بخشی از افرادی که رأی داده‌اند ممکن است موادی از آن را قبول نداشته‌اند، اما پس از رأی‌گیری و پذیرش اکثریت، همه افراد جامعه باید التزام عملی به آن داشته باشند تا نظم اجتماعی و نظام سیاسی مستقر شود. با همه این احوال در این پیمان دسته جمعی برای «نمایندگی مردم» ساز و کاری مشخص شده است تا هر فرد یا گروهی نتواند از جانب «مردم» سخن گوید و حرف و سخن خود را به جای مردم نشاند.

۲- بر طبق قانون اساسی، «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.» (اصل ششم) انتخابات - اگر بدون دستکاری نظارت استصوابی انجام گیرد - بهترین راه دسترسی به خواسته‌ها و مطالبات «مردم» است. در هر انتخاباتی شهروندان با گزینه‌های مختلف - به لحاظ برنامه و شعار - رو به رو هستند و پس از ارزیابی همه جانبه سراغ برنامه و افرادی می‌روند که بتوانند به خواسته‌ها و مطالبات آنان پاسخگو باشند. چون افراد جامعه علایق و گرایشات فکری و سیاسی بسیار متنوعی دارند در نهایت برنامه و افرادی که بتوانند رأی اکثریت را جلب نمایند حق حاکمیت می‌یابند، اما حق اقلیت نیز در نهاد قانونگذاری و شوراها جایگاه خود را می‌یابد اینکه قانون اساسی صراحت دارد: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد.» جز به این دلیل نبوده که مجلس تنها نهادی است که «ملت» را نمایندگی می‌کند و به همین دلیل حق انحصاری قانونگذاری را دارد و هیچ فرد یا نهاد دیگری حق سلب یا ورود به حیطه قانونگذاری را ندارد. تنها در مجلس است که می‌شود همه صداهای موجود در جامعه را از زبان نمایندگان شنید و در نهایت نیز با رأی اکثریت - که در همخوانی با رأی اکثریت جامعه است - تصمیم گرفت. اینکه افراد یا نهادهایی بخواهند در این امر بدیهی خدشه وارد کنند که صدای اکثریت مجلس صدای اکثریت جامعه نیست، یا برنامه رئیس جمهور منتخب مردم چندان مورد توجه افراد رأی دهنده نبوده و آنها به شخص خاتمی رأی داده‌اند و پشتوانه اصلی استدلالشان نیز این باشد که رأی دهندگان تحت تأثیر تبلیغات و ... رأی داده‌اند، جای تعجب بسیار دارد. به راستی آیا «مردم» راه دیگری برای اعلام بیان خواسته‌ها و مطالباتشان جز «انتخابات» دارند؟ وقتی اکثریت مردم در چهار انتخابات - دوم خرداد ۷۶، شوراها در سال ۷۷، مجلس شورای اسلامی در سال ۷۸ و ۱۸ خرداد ۸۰ با محتوای مختلف به یک برنامه (اصلاحات) رأی داده‌اند، آیا جز اینکه باید صدای بلند اکثریت جامعه را شنید، راهی دیگر باقی می‌ماند؟ خوشمزه اینکه در جامعه ما افراد،

گروه‌ها و نهادهایی هر روز از جانب «مردم» سخن می‌گویند و صدایشان را بلند می‌کنند که جز رأی اقلیتی از «مردم» را با خود ندارند و با این احوال مدعی‌اند که صدای اکثریت مجلس، صدای «مردم» - و حتی اکثریت آنان - نیست! و هرگز هم حاضر نیستند به این سؤال پاسخ دهند که اگر نهادهای منتخب «مردم» بیانگر خواسته‌ها و مطالبات آنان نیستند پس چه نهادهایی می‌توانند بازتاب دهنده نظر و خواست «مردم» باشند.

۳- «همه پرسى» راه قانونی دیگر برای دستیابی به خواست و نظر مردم است «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسى و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.» (اصل پنجاه و نهم) اگر افراد و گروه‌هایی که دائم از جانب «مردم» سخن می‌گویند واقعاً به این مدعای خود پایبندند چرا وقتی سخن از «همه پرسى» می‌شود به وحشت می‌افتند و زمین و زمان را به هم می‌ریزند و فلسفه می‌بافند که «همه پرسى» ضرورتی ندارد؟ واقع اینک هیچ فصل الخطابی جز خود «مردم» برای اینکه نظر و خواسته‌شان چیست، وجود ندارد. در آنجا که همه افراد، گروه‌ها و نهادها در تبیین و خواست «مردم» در می‌مانند و به بن بست می‌رسند، «مردم» خود با «همه پرسى» راه می‌کشایند و نظام و کشور را به پیش می‌برند و از همین روست که می‌توان گفت هیچ بن بست حقوقی و سیاسی پیشروی نظام و کشور وجود ندارد اگر «میزان، رأی ملت» باشد.

۴- در مورد مدعیان خدمتگزاری به «مردم» نیز، حداقل در مورد نهادهای انتخابی، آنان هر چهار سال یکبار نظر می‌دهند و یقیناً بهترین نظر دهندگان در این باره خود «مردم»‌اند. مردم - و به تعبیر دقیقتر اکثریت مردم - به فردی برای ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس یا عضو شوراها رأی می‌دهند، اگر این فرد توانست با کارش رضایت شهروندان را جلب نماید و در انتخابات بعدی نامزد شد، دوباره به او رأی می‌دهند و گرنه این حق شهروندان است که به سراغ فرد دیگری بروند که رضایت آنها را جلب نماید. مزیت نظامهای «مردمسالار» در همین بازتابی رأی و نظر «مردم» در مورد خدمتگزاران و نهادهای حکومتی است. باز خوشمزه این است که در جامعه ما افراد، گروه‌ها و نهادهایی بیشترین ادعای خدمتگزاری به مردم را دارند که یا رأی مردم را پشت سر خود ندارند و یا فقط اقلیتی از مردم آنان را در این مدعا قبول دارند.

۵- راه توافقی و نه قانونی دیگری نیز برای دستیابی به نظر و خواست «مردم» وجود دارد و آن «نظرسنجی» بر پایه روشهای علمی شناخته شده است. هر چند در جامعه ما برخی افراد، گروه‌ها و نهادها - بویژه برخی مقامات کلیدی کشور - نظرسنجی را قبول نداشته و به نتایج آن باور ندارند، اما به لحاظ هزینه سنگین انتخابات و همه پرسى، این راه میانبر و کم هزینه می‌تواند مدد رسان مقامات و نهادهای تصمیم گیر کشور باشد، به شرط آنکه همه طرفهای مدعی به نتایج برآمده از نظرسنجی ملتزم باشند.

۶- جدای از راههای فوق، هیچ راه دیگری برای دریافت نظر و خواست «مردم» وجود ندارد و از همین روست که برخی افراد، گروه‌ها و نهادها، علیرغم کاربرد فراوان واژه «مردم» در سخنان و نوشته‌هایشان، حاضر نیستند جمع عددی آنرا مشخص کنند و در واقع از این واژه به عنوان اسم مستعار در بیان خواست و نظر خودشان استفاده می‌کنند. هم‌اینان ترجیح می‌دهند که «مردم» به صورت توده‌ای و بی‌شکل و غیر متعین باقی بمانند و به مناسبت‌هایی به خیابان بیایند و... تا آنها بتوانند برای کاربرد واژه «مردم» خود پشتوانه‌ای فراهم آورند. اینان از هرگونه سازمان یافتگی اجتماعی و سیاسی مردم هراس دارند، نظام حزبی را بر نمی‌تابند، انتخابات را با دستکاری می‌خواهند، از همه پرسى فرار می‌کنند، جابجایی مسالمت‌آمیز قدرت و گردش کامل نخبگان و مسئولان را نمی‌پذیرند، با نظرسنجی هم چندان سر موافقت ندارند و در عین حال مدعی هر روزه سخنگویی و خدمتگزاری به «مردم»‌اند!

۷- اصلاح طلبان اگر امروز اصلاحات را خواست و مطالبه اکثریت «مردم» اعلام کرده و دیگران را به شنیدن این صدا دعوت می‌کنند و خود تمام تلاششان را برای پاسخگویی به مطالبات رأی دهندگان به کار می‌بندند، جز راه ایفای وظیفه و عمل به عهد و پیمانی که با موکلانشان بسته‌اند، نیست، اما این به آن معنا نیست که اصلاح طلبان همواره سخنگو و مورد اعتماد اکثریت مردم خواهند بود. فرق اصلاح طلبان با محافظه کاران در این است که اینان این حق را همواره برای «مردم» قائل‌اند که از طرق قانونی بتوانند حاکمان خود را انتخاب کنند و هیچ فرد یا نهادی نمی‌تواند جز بر پایه رأی مردم حاکمیت خود را مشروع بداند، اما دوستان محافظه کار ما ظاهراً چنین پایه مشروعیتی را قبول ندارند و برای رأی مردم فقط در حد مقبولیت اعتبار قائل‌اند و از این رو در هر شرایطی خود را خدمتگزار و سخنگوی «مردم» دانسته و حق حاکمیت را برای خود محفوظ می‌دانند. راز کناره‌گیری تدریجی و اجباری اصلاح طلبان از حکومت در سالهای پس از ۶۸ و آمدن به دولت و مجلس و شوراها پس از دوم خرداد ۷۶ و جان سختی محافظه کاران در برابر اصلاحات جز این نیست.